

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و یکم، تابستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۹

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۳/۱۰

صفحات: ۱۱۵-۱۳۶

ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و

شکست دولت - ملت‌سازی و صلح

دکتر سیدمحمدعلی نوریان*

دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، گروه روابط بین‌الملل، اصفهان، ایران

چکیده

همجواری ایران با کشورهایی که اغلب آنان به دلیل منازعات داخلی و یا به واسطه بحرانهای منطقه ای و بین‌المللی دچار ناآرامی، کشمکش و یا جنگ بوده‌اند، باعث گردیده تا آثار و تبعات این دست تحولات، به طور ناخواسته به ایران نیز تسری یابد. یکی از ملموس‌ترین این تأثیرات اغلب نامطلوب، وقوع بحرانها و منازعات خشونت بار در کشورهای همسایه بوده که با ورود گاه و بیگاه موج پناهندگان گریخته از این دست بحرانها (به ویژه از سوی دو کشور افغانستان و عراق) به درون خاک ایران، نخستین تأثیرات نامطلوب خود را عرصه‌های مختلف کشور ما نمایان ساخته است. در این میان کشور افغانستان به دلیل چندین دهه جنگ داخلی و نیز کشمکش‌های بین‌المللی، وجود شکاف‌های متعدد قومی و مذهبی، برخورداری از دولتی درمانده و فقدان یک دولت-ملت حقیقی، از کانون‌های همیشه بحران‌زا در منطقه و جهان به شمار آمده است. با وجود این که گمان می‌رفت پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ توسط ائتلاف بین‌المللی، این کشور به مرور زمان راه صلح و ثبات را پیش گیرد، اما پس از گذشت بیش از یک دهه، هنوز چشم انداز امیدوار کننده‌ای برای این امر متصور نیست. از همین رو نمی‌توان از عوارض ناخواسته و ناگزیر همسایگی با چنین کشورهایی در امان بود و یا از کنار آن به سادگی گذشت. از آنجا که سرنوشت همسایگان همواره به یکدیگر مربوط بوده و به نوعی به یکدیگر گره خورده است، آینده و سرنوشت کشورها و ملت‌های همسایه آنقدر برای ایران مهم بوده و

* نویسنده مسئول، ایمیل: sma.nourian@gmail.com

باید باشد که سرنوشت خود ایران مهم است. با توجه به سابقه و وضعیت دشوار و پیچیده افغانستان در طول دهه‌های گذشته و نگاه به وضعیت چندپاره، ناهمگون و پرآشوب امروز این کشور، به یقین در خواهیم یافت که با وجود تغییرات ظاهری در عرصه سیاسی و حکمرانی، تغییر چندانی در ماهیت ناپایدار و از هم گسیخته این کشور به وجود نیامده است و این امر بدین معناست که تا آینده نامعلومی، ایران از آثار و پیامدهای همسایگی با این کشور متاثر خواهد بود.

کلید واژگان

دولت- ملت‌سازی، دولت درمانده، افغانستان، ایران

مقدمه

افغانستان در طول سالیان گذشته تا به امروز یکی از دغدغه آفرین‌ترین همسایگان ایران بوده و تا آینده نامعلومی نیز خواهد بود. بررسی اختلافات، منازعات و حتی جنگ‌هایی که در سطح منطقه خاورمیانه در طول بیش از دو دهه گذشته جریان داشته است، به روشنی نشان می‌دهد که این کشور یکی از مهمترین مراکز بحران و منازعه در سطح منطقه و جهان بوده است. قطعاً ریشه و منشاء این وضعیت نابسامان افغانستان در منطقه را باید در مسائل داخلی آن کشور جستجو نمود. شکاف‌های متعدد و متقاطع قومی، مذهبی و فقدان یک دولت- ملت حقیقی، باعث انکار حس ما بودن، به عنوان یک کشور واحد در میان مردم این کشور گردیده و این مساله همواره باعث کشمکش قومی و مذهبی و نزاع بر سر قدرت گردیده است. همسایگی ایران با افغانستان همواره به‌طور ناخواسته و ناگزیر پیامدها و عوارض خود را به کشور ما تحمیل نموده که یکی از ملموس‌ترین این پیامدهای اجباری بروز بحرانهای پنهان‌نگی در افغانستان و سرازیر گشتن شمار زیادی از اتباع افغان به درون مرزهای ایران بوده است. پس از سقوط طالبان و آغاز روند دموکراسی در این کشور گمان می‌رفت که معضل امنیت در افغانستان و بروز بحرانهای متعدد خاتمه یافته است. اما در این مقاله قصد داریم با بررسی مسائل افغانستان و توضیح و تبیین واقعیات این کشور، این حقیقت را گوشزد کنیم که این کشور، همچنان مستعد بروز بحرانهای جدید است و در چشم انداز پیش رو، نشانی از استقرار یک دولت- ملت یکپارچه و با ثبات در

کوتاه و حتی میان مدت دیده نمی‌شود. این مساله از آنجا برای جمهوری اسلامی ایران مهم خواهد بود که مشخص خواهد ساخت زمینه‌های وقوع بحرانها و منازعات جدید در افغانستان همچنان وجود دارد و همچنان باید پیش‌بینی‌ها و اقدامات پیشگیرانه لازم در این حوزه را در تعیین استراتژی‌های کلان نسبت به همسایگان ناآرام، مد نظر داشت.

۱. مبانی نظری: دولت- ملت‌سازی در تئوری و عمل

الف. ملت‌سازی

ملت‌سازی، روندی جامعه‌شناختی- تاریخی است که از طریق آن، با کم رنگ شدن تمایزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی، جنسیتی، زبانی و...، تعداد متناهی از «مردم»، در «سرزمینی مشخص»، به «هویت مشترک تاریخی» دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن را از وظایف حیاتی خود تلقی می‌کنند. اصطلاح ملت‌سازی در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، در میان اندیشمندان علوم سیاسی که رهیافتی تاریخی داشتند، رواج یافت. نظریه ملت‌سازی، نخست به منظور توصیف فرآیندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجر به استقرار دولت - ملت‌های مدرن گشته و از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فئودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری متمایز می‌باشد، به کار رفته است (Riemer, 2005).

فرآیند ملت‌سازی در اروپای غربی از قرن شانزدهم به بعد، تحولی است که به صورت تاریخی و بر اساس روندی از گذشته به وجود آمده است؛ یعنی عوامل و مبانی خاصی باعث شده ملت‌سازی به عنوان یک پدیده مدرن شکل بگیرد. طبیعتاً بر اساس تحولاتی که در اروپای بعد از دوران فئودالیته و با شکل‌گیری عصر رنسانس و همین‌طور تحولات اجتماعی، صنعتی و اقتصادی رخ داده، ما با مفهوم ملت و دولت مدرن مواجه هستیم. موافقتنامه وستفالی در سال ۱۶۴۸ اساس شکل‌گیری دولت‌های مدرن و بعدها مفهوم ملت مدرن به شمار می‌رود که ما می‌توانیم این امر را به عنوان مبانی شکل‌گیری ملت در درون دولت‌شناسایی کنیم. اما اگر بخواهیم همین نگاه تاریخی را در مورد اروپای غربی داشته باشیم باید بگوییم که شکل‌گیری ملت‌ها در اروپا، مقدم بر دولت‌ها بوده است. یعنی ابتدا بر اثر تحولات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که در اروپای دوره فئودالیته رخ داد، انسانها خود را به شکل و هیات مردمانی دارای اهداف و آرمان مشترک یافتند و در واقع یک ملت را به وجود آوردند. این ملت‌ها

برای این که بتوانند در چارچوب یک جغرافیا و یک سازمان سیاسی مشخص به نام حکومت، میان خود و دیگران تمایز ایجاد کرده و از این طریق احتیاجات سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود را تامین کنند، دولت‌ها را شکل دادند. این خود آگاهی، باعث همبستگی مجموعه ای از انسانها مبتنی بر ویژگی‌های زبانی، فرهنگی، قومی، تاریخی و دینی شد و ملت نیز تبلور همین روند تاریخی است. بعدها، این ملت‌ها، دولت‌های خودشان را شکل دادند که مبنای شکل‌گیری دولت ملی در معاهده وستفالی قرار گرفت. وفاداری‌ها بعد از معاهده وستفالی از شخص امپراتور و شاه به سمت سرزمین سوق یافت. این تغییر و تحول نشان می‌دهد که بعد از آن، با انسانهایی مواجه هستیم که در درون یک جغرافیای مشخص زندگی می‌کنند و به آن سرزمین وفاداری دارند، و این گونه بود که مفهوم دولت ملی شکل گرفت. می‌توانیم بگوییم که ملت‌سازی در اروپای غربی به عنوان یک پدیده مدرن شکل گرفته است و این ملت برخاسته خودآگاهی انسانهایی است که در آن حوزه سرزمینی زندگی می‌کنند. بنابراین در اروپای غربی ابتدا ملت و سپس دولت به وجود آمد (Riemer, 2005).

ب. دولت‌سازی

بر کسی پوشیده نیست که ثبات، قدرت، پیشرفت‌های تکنولوژیکی و اقتدار کشورهای غربی حاصل روند موفقیت آمیز دولت-ملت‌سازی در غرب بوده است و برعکس، تنش‌های طولانی و منازعات دامنه دار در سایر حوزه‌های جغرافیایی جهان از جمله آفریقا، آمریکای لاتین، شبه قاره هند، جنوب شرق آسیا و حتی شرق اروپا ناشی از عدم طی شدن موفقیت آمیز این روند بوده است. برای تاکید بر اهمیت و نقش دولت‌هاست که برخی از اندیشمندان، عصر حاضر را، عصر دولت-ملت‌ها نامیده‌اند. دولت‌سازی فرآیندی است که از طریق آن، رابطه بین دولت و مردم تنظیم شده و در قالب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اساساً حقوقی تعریف و نهادینه می‌شود. با نگاه کلی می‌توان گفت که هر جامعه، برای طی کردن روند دولت-ملت‌سازی راه‌های به خصوصی را می‌پیماید که بدون تردید چنان روندی را مو به مو نمی‌توان به جوامع دیگر تعمیم داد، و به عبارت دیگر می‌توان گفت که تعداد روندهای دولت‌سازی، به اندازه تعداد و تنوع کشورها است. اما برای سهولت در مطالعه روندهای دولت‌سازی در جوامع مختلف، ناگزیر باید به دسته بندی آنان پرداخت و با مشخص کردن ویژگی‌های

ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست... ◇

مشترک، تا حد ممکن حوزه مطالعه را محدودتر کرد. برای تعیین مدل‌های دولت‌سازی معیارهایی نظیر شرایط جغرافیایی و فرهنگی مختلف، شرایط تاریخی متفاوت، یا ارجحیت و تقدم دولت‌سازی و یا ملت‌سازی از ویژگی‌های مهم به شمار می‌رود (آریانفر، ۱۳۹۲).

اما مدل‌های سه‌گانه‌ای را برای این امر می‌توان در نظر گرفت که تقدم و تاخر دولت یا ملت، و مدل دولت‌سازی بین‌المللی از مدل‌های رایج و معتبر برای مطالعه فرایند دولت-ملت‌سازی در جهان امروز محسوب می‌شوند. در مدل تقدم و تاخر دولت و ملت با دو شیوه به تحقیق روند دولت-ملت‌سازی می‌پردازند. همانگونه که قبلاً بیان شد، گاهی ملت‌سازی مقدم بر دولت‌سازی در نظر گرفته می‌شود، نظیر آنچه در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده است که ابتدا ملت شکل گرفته است و بعد این ملت‌ها بستر ساز شکل‌گیری دولت‌ها شدند. گاهی نیز عکس این روند را مطرح می‌کنند، نظیر ایالات متحده آمریکا و بسیاری از کشورهای جهان سوم که در مرحله نخست، دولت‌سازی انجام و به دنبال آن، فرایند ملت‌سازی توسط دولت‌ها به پیش برده شد که اولی را مدل از پایین به بالا و دومی را مدل از بالا به پایین هم گفته‌اند.

اما مدل سوم که در بحث افغانستان و کشورهای نظیر آن بیشتر بکار گرفته شده، مدل دولت-ملت‌سازی بین‌المللی است که به آن دولت-ملت‌سازی از بیرون و حتی دولت-ملت‌سازی امپریالیستی هم گفته‌اند. در این مدل یک عامل خارجی (مانند کشورهای خارجی یا نهادهای بین‌المللی) تلاش می‌کند که در این روند مداخله کند و برنامه ریزی‌های لازم با حمایت و نظارت بازیگر خارجی هدایت می‌شوند (زرگر، ۱۳۸۶). مدل دولت‌سازی بین‌المللی برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم در آلمان و ژاپن به کار گرفته شد. در این مرحله ایالات متحده آمریکا اقدام به دولت‌سازی در این دو کشور کرد. کشورهای آلمان و ژاپن تجارب بسیار موفقی را برای دولت و ملت‌سازی پشت سر نهادند. هر چند در آلمان این روند به راحتی انجام نشد و آلمانی‌ها برای توفیق و غلبه برچالش‌های فرا روی دولت‌سازی نشیب و فرازهای زیادی را طی کردند. تجربه جدید این مدل از دهه ۱۹۹۰ در بالکان شروع شد و امروزه دولت‌سازی در افغانستان و عراق از نمونه‌های بارز مدل دولت‌سازی بین‌المللی است.

۲. دلایل ناکامی پروژه دولت-ملت‌سازی در افغانستان

اگرچه می‌توان دلایل بسیار زیاد و متعددی را درباره چرایی شکست دولت-ملت‌سازی در افغانستان

برشمرده، اما در ادامه سعی می‌شود به دلایلی که در دهه‌های اخیر و در عصر مدرنیته بیشترین تأثیر را در این امر داشته‌اند، پرداخته شود:

الف. شکاف‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی

اصلی‌ترین ویژگی جامعه افغانستان که در ساختار سیاسی این کشور بروز و ظهور یافته است، ساختار چند پاره قومی، مذهبی و به‌طور کل فرهنگی این کشور است. عوامل اصلی و اساسی ناکارآمدی و چالش این ساختار را باید متأثر و ناشی از کارویژه‌ها و فراگردهای سازمان نیافته و تجزیه پذیر چنین بافتی دانست. میزان جمعیت افغانستان حدود ۲۷ تا ۳۲ میلیون نفر (بسته به تعداد آوارگان) تخمین زده می‌شود. بر آورد می‌شود که از این میزان ۳۸ درصد پشتون (طبق منابع دیگر حدود ۵۰ درصد)، ۲۵ درصد تاجیک، ۱۹ درصد هزاره، ۶ درصد ازبک و ۱۲ درصد، را سایر گروه‌های قومی تشکیل می‌دهند. از منظر مذهبی ۸۴ درصد مردم، مسلمان سنی، ۱۵ درصد، مسلمان شیعه و ۱ درصد بقیه اقلیت‌های مذهبی هستند. زبانهای افغانستان، پشتو، دری و عربی برای مراسم دینی است. نرخ باسوادی (افراد دارای ۱۵ سال یا بیشتر که می‌توانند بخوانند یا بنویسند) در مردان ۴۷ درصد و در زنان ۱۵ درصد است (The World Fact Book).

همچنین گروه‌ها و زیر گروه‌های نژادی بسیار و گوناگونی در کوه‌های افغانستان سکونت دارند که سه گروه عمده آنها عبارت است از: هزاره‌ها، تاجیک‌های شیعه و نورستانی‌ها. عقیده بر این است که هزاره‌ها که خود گروهی شیعه هستند، همراه با چنگیزخان، سردار بزرگ مغول که در قرن سیزدهم به این منطقه آمد، به اینجا آمدند و چهره‌ای کاملاً مغولی دارند. تاجیک‌ها، یکی از گروه‌های نژادی افغانستان هستند. اغلب آنها شهر نشینند؛ اما عده کمی از ایشان نیز در کوه‌های بدخشان و نورستانی‌ها در مناطق جنگلی کوهستانهای ناهموار شرق کابل سکونت دارند. در کناره‌های رود هیرمند، شهرهای کوچکی قرار دارند، اما در ناحیه بیابانی افغانستان، هیچ مرکز پر جمعیتی وجود ندارد. ساکنان این منطقه، اغلب از قوم پشتون هستند که حداقل یک سوم از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و عمدتاً در قسمت‌های جنوبی کشور زندگی می‌کنند. دو گروه اصلی پشتون، غلجه‌زایی و درانی (ابدالی) از نظر سیاسی بیشترین قدرت را در کشور دارند و اغلب رهبران سیاسی از میان آنها برخاسته‌اند (کورنا،

(۱۳۸۳: ۱۴).

تاجیک‌های سنی قسمت عمده جمعیت مناطق استپ را تشکیل می‌دهند که بیشتر در نواحی کابل و هرات تمرکز یافته‌اند. تاجیک‌ها که زبانشان شبیه فارسی است، دومین گروه نژادی عمده را پس از پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. در افغانستان چهار میلیون نفر تاجیک سکونت دارند. یکی دیگر از گروه‌های عمده نژادی در شمال افغانستان ازبک‌ها هستند که تعدادشان بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر است. ازبک‌ها افرادی قوی‌الجثه هستند که عمدتاً به کشاورزی و دامداری مشغولند و اصلشان به ترک‌های آسیای مرکزی می‌رسد (کورنا، ۱۳۸۳: ۱۸).

این ساختار موزاییکی بر بنیانهای ناپیوسته و سازمان‌ناپذیری استوار است که ویژگی‌های چندگانه، نامتجانس و متفاوتی را در کارکرد عینی یک ساختار نمایان می‌کنند. بستری که این ساختار را محتوا می‌بخشد، بر مولفه‌های ناهمسان و ناهمگونی قرار دارد. ویژگی‌های یاد شده در ساختار ملی جامعه افغانستان به گونه‌ای گسترده و مشهود، خصلت‌های گسستگی و ناپیوستگی را بروز داده است و برجسته شدن خصوصیات و جزئیات عناصر این ساختار، موجبات پریشانی و گسیختگی هر چه بیشتر سازمان اجتماعی را فراهم آورده است.

چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مؤلفه‌های ملی در افغانستان است. کارویژه‌های ناقص و پرورش نیافته این عناصر، زمینه‌های قوام و دوام روح مشترک ملی را کم‌رمق و ضعیف ساخته است. تأکید بر پابندی‌های قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های تباری و مقدم شمردن پندارهای مذهبی بر آیین‌های همبستگی دینی و تابو ساختن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبل‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش نیافتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می‌رود، که نمایه‌های ساختاری چندپاره را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است. تداوم این ساختار بیمار، به بسته شدن شریانه‌های تعامل کلان در میان اجزا و ارکان عناصر ملی منجر شده و خرد شدن اجزا به پاره‌های متفاوت، و تقسیم شدن عناصر به پارچه‌های ناهمگون، به تجزیه شدن هر چه بیشتر خصوصیت اقوام و ارکان تشکیل دهنده ساختار اجتماعی جامعه افغانستان کمک کرده است. فرآیند چنین تعاملی، برجستگی علائم و جلوه‌های فرهنگ و دلبستگی‌های قومی - عشیره‌ای در این کشور بوده است؛ امری که در نهایت، بستر تکثیر چندگانگی‌های فرهنگی را بیشتر، و فرصت جلوه‌گری و باز پروری، همگویی و هم

صدایی ملی را سد کرده است (واعظی، ۱۳۸۱: ۷۲).

عوامل مهم و متعددی در تکوین و تثبیت این فراگرد نقش اساسی ایفا کرده است که از آن جمله به دو عامل اساسی انتشار فرهنگ فقر و درون داده های فرهنگ قبیله ای، می توان اشاره کرد. فقر مداوم، موجب شده که پویایی و تحرک اجتماعی در حوزه تعامل اجتماعی کاهش یافته و به صورت یک معضل فرهنگی- اجتماعی، در عرصه روابط و ساختار ملی رخ نماید. این پدیده به شکل یک «خرده فرهنگ» در ساز و کار زندگی اجتماعی در آمده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و دارای آثار و تبعات خاصی بوده است. درونگرایی اجتماعی و عدم مشارکت موثر افراد در عرصه عمومی، شیوع ویژگی های خاص اجتماعی، چون ترس، ناامیدی و تأثیر خشونت های محیطی بر خصلت های اجتماعی و سیاسی، و بدخواهی نسبت به نظام سیاسی، از جمله پیامدهای «فرهنگ فقر» در افغانستان محسوب می شود. از درون داده های فرهنگ قبیله ای نیز می توان به کل ناپذیری فرهنگ قبیله ای، خرد گریزی، بستر سازی عصبیت ها و منازعات مختلف قومی، مذهبی، نژادی و محلی و ناباوری جامعه پذیری سیاسی اشاره کرد (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۷۴).

یکی از عوامل عدم تکوین دولت ملی مدرن و ایجاد ملت در افغانستان به تصویر غیر شفاف و ناروشن از ارزش های ملی و منافع مشترک ملی بر می گردد. ارزش ملی، ارزش های همگانی و یا جمعی هستند که نیازهای مشترک ساکنان یک کشور را در جهت پیشبرد حیات مشترک می سازند. ارزش های مشترک ملی، ارزش های فراتر از تمام ارزش هویت های قومی، قبیله ای، زبانی، دینی- مذهبی، سیاسی و اجتماعی شمرده می شوند. اما ارزش ها و منافع مشترک ملی در افغانستان تعریف نشده و توافق نیافته باقی مانده اند. تعدد گروه های قومی و زبانی، حیات مجزا و ناهمگون آنها، ماندن در قید و بست سنت های قبیله ای و قومی، مانعی در جهت معرفی و تثبیت ارزش و منافع ملی مشترک می شود. هویت ملی و ارزش های ملی را گروه های مختلف قومی بر مبنای علایق و منافع خود تعریف می کنند.

ب. موقعیت جغرافیایی ویژه افغانستان

ساختار فیزیکی و جغرافیایی افغانستان یکی دیگر از عوامل ضعف و شکست تکوین و قوام دولت های

ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست... ◇

مدرن ملی و تشکیل دولت-ملت در افغانستان است. چالش‌های ساختار جغرافیایی افغانستان در دولت-ملت‌سازی به ابعاد و نکات مختلف بر می‌گردد. از بُعد خارجی که افغانستان به عنوان کشور حایل میان دو قدرت استعماری روسیه تزاری و سپس روسیه بلشویکی و استعمار بریتانیا و سپس ایالات متحده آمریکا، پیوسته میدان بازی و رقابت آنها قرار گرفت. همراهی برخی کشورهای منطقه‌ای با قدرت‌های رقیب بین‌المللی در این بازی و رقابت بر سر افغانستان به پیچیدگی بازی‌های این رقابت افزوده است. تأثیر و پیامد منفی رقابت‌ها بر سر افغانستان، در بی‌ثباتی سیاسی قابل مطالعه است؛ و این در حالی است که می‌دانیم ثبات سیاسی از عناصر اصلی دولت-ملت‌سازی محسوب می‌شود. ساختار جغرافیایی افغانستان از بُعد داخلی نیز برای دولت-ملت‌سازی چالش‌زا محسوب می‌شود. موقعیت کوهستانی و پراکندگی جمعیت کشور در میان دره‌های کوهستانها و زندگی روستایی و جدا از هم، پدیده تشکیل ملت را در افغانستان غیر قابل دسترس‌تر می‌نماید.

پ. موانع سیاسی و اقتصادی

عوامل سیاسی در ابعاد مختلف به عنوان یک چالش، شکل‌گیری دولت‌های مدرن و ملی را در بیش از یکصد سال اخیر عقیم ساخته است. کسب قدرت سیاسی نه از طریق انتخاب مردم، بلکه از راه منازعه و جنگ بر سر قدرت، عامل منفی در دولت-ملت‌سازی و شکل‌دهی دولت ملی مدرن است. وابستگی دولت‌ها و زمام‌داران افغانستان به حمایت خارجی، چه در عرصه کسب قدرت سیاسی و چه در جهت تداوم اقتدار، به میزان متفاوت در یکصد سال اخیر، بخش دیگری از چالش‌ها را در فرآیند دولت-ملت‌سازی تشکیل می‌دهد. ضعف و یا نبود مشروعیت دولت‌ها و زمام‌داران غالب و برآمده از منازعات خونین قدرت، آنها را در شکل‌دهی دولت ملی مدرن ناتوان می‌سازد. استبداد و مطلق‌العنانی زمام‌داران در تاریخ معاصر افغانستان همیشه و پیوسته راه را به تشکیل دولت‌های مدرن و ملی بسته است. در حالی که مشارکت سیاسی و کثرت‌پذیری از الزامات شکل‌گیری دولت ملی و مدرن شمرده می‌شود، استبداد سیاسی و انحصارگرایی بر مبنای تبعیض قومی، قبیله‌ای، زبانی و مذهبی بستر این مشارکت را تخریب نموده است. یکی از عواملی که پیوسته مانع تشکیل دولت‌های مدرن و ملی در افغانستان معاصر شده است، به منازعه درونی قدرت بر می‌گردد (Akhlaq, 2015). منازعه قدرت در حالی که با اندیشه

ملت‌سازی و تشکیل دولت- ملت تعارض دارد، هر گونه مجال و فرصتی را در این جهت هم در عرصه تئوری و هم در میدان عمل از دولت‌ها و دولتمردان می‌گیرد. منازعه قدرت تا دهه هفتاد قرن بیستم، منازعه قبیله ای و عشیره ای و منازعه خانوادگی شاه و شاهزادگان قبیله حاکم بود. منازعه میان شاهان و شاهزادگان قبایل و منازعه قدرت میان قبیله سدوزایی و محمدزایی و جنگ مداوم و بی پایان میان سران حاکم این قبایل، در واقع منازعاتی بود که بر سر دسترسی به قدرت، حفظ قدرت و توسعه قدرت، پیوسته ادامه می‌یافت. اما با وجود تغییرات در روندهای کسب قدرت در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ و سقوط طالبان، مشاهده می‌شود که اغلب انتخابات انجام شده در این کشور با جنجال و ادعای تقلب همراه بوده و ساختار انتقال قدرت سیاسی همچنان ناکارآمد می‌نماید و در واقع به شکلی جدید از مصالحه میان گروه‌ها، افراد و قبایل تبدیل شده است. این روند در حقیقت باز تولید مدرن ساختار ناقص و ناکارآمد قبیله ای و عشیره ای گذشته محسوب می‌شود.

از سوی دیگر فقر اقتصادی و ناتوانی‌های عمیق در بنیاد اقتصادی از موانع جدی دولت- ملت‌سازی در افغانستان است. فقر اقتصادی و کمبود هزینه‌های مالی دولت، ناشی از این فقر، دولت‌های افغانستان را در وابستگی دایمی به کمک‌های خارجی قرار داده است و قطع این کمک‌ها پیوسته به فروپاشی دولت منجر می‌شود. فقر اقتصادی بر جامعه نیز تأثیر نامطلوبی دارد و توان و مجال رسیدن به مسایل ملی و اجتماعی را از عامه مردم می‌گیرد. علاقه و دلبستگی مردم در مشارکت به فعالیت‌های سیاسی و حتی اجتماعی که بخشی از الزامات دولت- ملت‌سازی است، در اوضاع و فضای فقر، آن هم فقر مشدد که پیوسته جامعه افغانستان را در خود فرو برده است، ایجاد نمی‌شود. فقر در افغانستان در سطح بالایی قرار دارد. تقریباً ۴۲ درصد مردم در افغانستان زیر خط فقر قرار دارند که تعداد زیادی از آنها در معرض آسیب‌های جدی می‌باشند و زنان و جوانان از جمله آسیب پذیرترین قشرها در این کشور هستند (World Bank, 2013). این وضعیت، بی‌اعتمادی را، هم در میان جامعه و هم در میان دولت و مردم بوجود می‌آورد و به طور قطع، مردم در شرایط ناگوار تنگدستی و فقر، نمی‌توانند به قدرت تغییر در زندگی اجتماعی و سیاسی دست پیدا کنند.

ت. شکست دولت‌سازی بین‌المللی (شکست جامعه بین‌المللی در افغانستان)

در مدل دولت‌سازی بین‌المللی اگر به صورت مطلوب و دقیق از فرصت‌های پیش آمده استفاده شود، زمینه نظم عمومی، ارزش‌های مردمی و حقوق بشری به تدریج نهادینه شده و به بار خواهد نشست. نمونه‌های موفق این مدل ملت‌سازی را می‌توان در کوزوو، تیمور شرقی و سیرالئون، مشاهده کرد، درحالی که نمونه‌های ناموفقی چون سومالی، هایتی و کامبوج نیز وجود دارند که به دلیل عدم استفاده از فرصت‌های پیش آمده امکان تحقق به موقع و زمانمند آن میسر نگردید. نتیجه این که مدل بین‌المللی دولت‌سازی، یکی از مدل‌های رایج و موفقی است که پس از جنگ جهانی دوم تاکنون، در کشورهای زیادی عملی و نهادینه شده است. برخی از این کشورها امروز سرآمد نظام‌های دموکراتیک و پیشتاز در عرصه‌های فناوری و تکنولوژی (مانند آلمان و ژاپن) هستند، در حالی که برخی دیگر به تناسب کشورهای ردیف اول کمتر موفق بوده‌اند.

اما به لحاظ تاریخی روند دولت‌سازی در افغانستان، شامل پنج مرحله عمده است: مرحله اول، جدایی افغانستان از ایران و استقلال آن است. مرحله دوم، تجاوز شوروی به افغانستان و تشکیل حکومت کمونیستی است. مرحله سوم، خروج شوروی (سابق) از افغانستان و در پی آن تشکیل حکومت اسلامی مجاهدین است. مرحله چهارم، تشکیل حکومت توسط طالبان است و مرحله کنونی (پنجم) نیز تشکیل دولت به واسطه مداخله آمریکا در این کشور است. در عرصه دولت‌سازی حضور ائتلاف جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱ را باید سرآغاز روند دولت‌سازی مدرن به سبک دولت-ملت‌سازی بین‌المللی یا از بیرون، دانست. ایالات متحده برای خود نقش رهبری و هژمونیک در جهت تامین امنیت و نظم جهانی قایل است. پوشش دادن به چنین هدفی مستلزم دموکراسی سازی نظام‌های سیاسی و تأسیس دولت‌های با ثبات و پایداری است که در نظم جهانی نقش مثبت ایفا نماید. از سال ۲۰۰۱ تروریسم تبدیل به یک پدیده جهانی گردید که ثبات و امنیت همه کشورهای جهان را تهدید کرده و همه خود را در معرض خطر آن دیده‌اند. حمله به برج‌های دو قلو و مرکز تجارت جهانی جان هزاران انسان را گرفت و به همین دلیل در نگاه جامعه بین‌المللی، افغانستان آن روز به لانه و پناهگاه تروریست‌ها تبدیل شده بود. از آن روز به بعد تروریسم به عنوان یک تهدید جدی و جدید در هر جا و هر زمان حضور داشت. مبارزه با این پدیده به وسیله جامعه جهانی آغاز و پس از حضور نیروهای

اتتلاف در افغانستان، بستر عملی شکست طالبان که در آن زمان گمان می رفت پایان لانه گزینی تروریسم در افغانستان است، فراهم شد. سپس برای جلوگیری از حملات تروریستی مجدد و سوق دادن افغانستان به سمت نظام دموکراسی و ارزش های جهانی و حقوق بشری، باید پایه های دولت ملی پی ریزی می شد. این کار به کمک کشورهای مختلف و از جمله ایالات متحده امریکا انجام شد و اکنون بیش از یک دهه از آن زمان گذشته است. هرچند که امروز نیز افغانستان دارای یک نظام دموکراتیک ناقص و ابتدایی می باشد، اما می توان ادعا کرد، نظام کنونی افغانستان بدون حمایت بین المللی لحظه ای قادر به حفظ کشور و حداقل دستاوردهای دموکراتیک در این کشور نخواهد بود. با وجود پیشرفت های چشم گیر در این عرصه، هنوز راه زیادی تا سخن از دولت- ملت واقعی باقی است. دولت مردان، نهادهای فرهنگی و مدنی و نخبگان سیاسی افغانستان به همراه بازیگران منطقه ای و بین المللی، باید بسیار تلاش کنند تا افغانستان را از شمار دولت های ورشکسته خارج کنند و یک بار برای همیشه جامعه افغانستان را از سیر قهقراپی فعلی نجات بخشند.

ث. دولت ورشکسته*

درماندگی یا ورشکستگی دولت بدین معنی است که دولت از جهات بسیار مهمی شکست خورده است و به جای حمایت از شهروندان، هرج و مرج و اغلب جنگ داخلی حکمفرماست. قانونی گذاشته نمی شود و در صورت گذاشته شدن اجرا نمی شود و نظم برقرار نمی گردد. اقتدار سیاسی مرکزی وجود ندارد و یا بسیار ناکارآمد است. در بسیاری موارد، نظام اقتصادی هم درمانده است و حتی قادر به تامین ابتدایی ترین عناصر رفاه برای مردم نیست. درماندگی دولت در اغلب موارد برای دولت هایی پیش می آید که از پیش شکننده و ضعیف بوده اند. در مقایسه با شکننده بودن دولت، درماندگی، تنها از شدت بیشتری برخوردار است و مشکلات دولت شکننده است که تشدید می شود. بنابراین برای شناخت درماندگی دولت باید دولت شکننده و ضعیف را که درماندگی از دل آن بیرون می آید، بشناسیم. دولت های شکننده از چند جهت ناکارآمد هستند. اولین مشکل مهم این دست دولت ها، اقتصاد است. در حقیقت اقتصاد ملی

* Failed State

منسجمی که قادر به حفظ سطح اولیه رفاه برای مردم باشد، وجود ندارد. دومین مشکل دولت‌های شکننده مشکل سیاسی است و به نهادهای دولت و مشروعیت آنها نزد مردم باز می‌گردد. دولت‌های کارآمد فعالیت‌های متعددی انجام می‌دهند که شهروندان آنها را کمابیش بدیهی می‌انگارند از جمله: تضمین امنیت شهروندان در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی، برقراری نظم و عدالت به معنای حاکمیت موثر قانون و حفظ آزادی‌های شخصی از جمله حقوق ابتدایی مدنی و سیاسی.

دولت‌های شکننده و درمانده، اینگونه کارکردها را تنها تا اندازه‌ای محدود انجام می‌دهند و یا به طور کل قادر به انجام آن نیستند. از یک سو نهادهای دولت، ضعیف و فاقد توانایی، صلاحیت و منابع هستند و از سوی دیگر غالباً قدرت در دست نخبگانی متمرکز است که از موقعیت در دسترس به سود خود بهره‌برداری می‌کنند. به دلایلی آشکار، دولت‌های شکننده فاقد مشروعیت هستند. مشروعیت عمومی اندک است زیرا بخش‌های بزرگی از مردم دلیلی برای پشتیبانی از حکومت نمی‌بینند و حکومت فاقد اقتدار است. یعنی مردم از قوانین و مقررات آن پشتیبانی یا پیروی نمی‌کنند. مشروعیت افقی - همان احساس تعلق متقابل مردم به یک ملت - هم ضعیف است، زیرا دولت در تسخیر گروه‌های مشخصی است و دولت نماد همه مردم نیست و دولت‌های شکننده کاملاً فاقد توانایی ایجاد حس همبستگی معنوی هستند (Rotberg, 2004). مفهوم دولت شکننده یک نمونه آرمانی است و در جهان واقع، دولت‌ها به درجات مختلف و متفاوتی به این نمونه نزدیک می‌شوند.

حال با این توصیف، جایگاه افغانستان پس از بیش از یک دهه حضور جامعه جهانی در این کشور کجاست؟ امروز پس از گذشت بیش از یک دهه از حضور نهادهای بین‌المللی، مانند سازمان ملل، اتحادیه اروپایی و دیگر کشورهای جامعه بین‌المللی، با هدف ایجاد توسعه، صلح و ثبات در افغانستان، این کشور در چه وضعیتی قرار دارد؟ اگرچه کمک‌های جامعه بین‌المللی به افغانستان، بسیار قابل توجه و در برخی بخش‌ها مانند سلامت، توسعه شهری و روستایی تا حدی مفید بوده است، اما فاصله زیادی میان آنچه که جامعه بین‌المللی برای آینده افغانستان ترسیم می‌نمود و آنچه که امروز این کشور با آن مواجه است، وجود دارد. با وجود ارائه کمک‌های مالی فراوان و حضور تعداد زیادی از نظامیان، مریبان، کارشناسان و سازمانها و شرکت‌های خارجی و بین‌المللی در افغانستان، جامعه بین‌المللی نتوانسته است، حتی حداقلی معقول از نیازهای امنیتی و توسعه‌ای این کشور را برآورده سازد. آمارهای مختلف

سازمانهای بین‌المللی این واقعیت را گوشزد می‌کنند که بیش از یک دهه حضور اعضای جامعه بین‌المللی در افغانستان و میلیاردها دلار هزینه در این کشور، تاثیر بسیار اندکی در جایگاه افغانستان داشته و در برخی موارد حتی شاهد تنزل جایگاه این کشور بوده ایم.

بر اساس رتبه بندی سازمان شفافیت بین‌الملل در سال ۲۰۱۳، از نظر فساد و سوء مدیریت دولتی، افغانستان در میان ۱۷۷ کشور در یکی از بدترین جایگاه‌ها یعنی در ۱۷۵ قرار دارد. البته این کشور در ۲۰۰۵ در وضعیت بهتری نسبت به حال قرار داشت (Transparency International, 2013). بر اساس نظرسنجی‌های مختلف، پس از گذشت بیش از یک دهه، هنوز در بسیاری از مناطق افغانستان احساس ناامنی و ترس در میان مردم، امری شایع محسوب می‌شود و حوادث و حملات تروریستی متعدد در مناطق مختلف افغانستان، از جمله پایتخت این کشور همچنان یکی از معضلات اصلی به شمار می‌آید. در سال ۲۰۰۱ افغانستان ورشکسته ترین دولت در جهان معرفی گردید (Miller, 2011: 54). اما با وجود تلاش های بسیار زیاد بین‌المللی، این کشور همچنان وضعیت مناسبی ندارد و در طول سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۰ جزو هفت دولت نخست در جدول رده بندی ورشکسته ترین دولت‌ها قرار داشته است (The Failed States Index, 2013). افغانستان همچنان بزرگترین تولید کننده و صادر کننده مواد مخدر در جهان شناخته می‌شود و سخنانی مبنی بر شکست برنامه های مبارزه با تولید مواد مخدر در این کشور، از سوی کارشناسان مختلف شنیده می‌شود. دفتر سازمان ملل در امور مواد مخدر و جنایت* طی گزارش جدید خود اعلام کرد، سطح زیر کشت مواد مخدر در افغانستان در سال ۲۰۱۳ بیش از ۳۶٪ رشد داشته است. (UNODC, 2013)

این کشور همچنان جزء فقیرترین و توسعه نیافته ترین کشورهای جهان محسوب می‌شود و همان گونه که پیشتر گفته شد، ۴۲٪ مردم افغان هنوز زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در حوزه شاخص توسعه انسانی نیز این کشور با وجود سال‌ها هزینه و تبلیغات کشورهای غربی، در میان ۱۸۶ کشور جایگاه ۱۷۵ و از نظر برابری جنسیتی رتبه ۱۴۱ را در میان ۱۴۶ کشور داراست (UNDP, 2013). هنوز یکی از بالاترین میزان مرگ و میر مادران و نوزادان و نیز پایین ترین سطح امید به زندگی در جهان متعلق به

* United Nations Office on Drugs and Crime

مردم افغانستان است (Transparency International, 2013). اقتصاد این کشور همچنان متکی به کمک‌های فراوان خارجی است و بسیاری از مردم این کشور برای گذران زندگی خود، متکی به کشاورزی و دامپروری هستند. در نهایت در جدیدترین گزارش سازمان ملل، میزان تلفات غیر نظامیان افغانستان در خشونت‌های جاری این کشور در طول سال ۲۰۱۳ تا ۱۴٪ افزایش یافته است که این رقم بیشترین افزایش را از سال ۲۰۰۹ تا کنون نشان می‌دهد. بر اساس همین گزارش، اکثر قربانیان این خشونت‌ها به مانند سال‌های گذشته زنان و کودکان بوده‌اند. (Afghanistan Annual Report, 2013) همه اینها نشان می‌دهد دولت افغانستان، به رغم تلاش‌های انجام شده، هنوز در زمره دولت‌های ورشکسته محسوب می‌شود که هنوز چشم‌انداز امیدوارکننده و اطمینان‌بخشی پیش روی آن دیده نمی‌شود.

۳. تجربیات گذشته و احتمالات آینده

الف. پیامدهای بی‌ثباتی در افغانستان برای ایران

همان‌طور که بیان شد، مشکلات و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته‌ای مانند افغانستان محدود به مرزهای ملی آن کشور نمی‌شود و مسائل و بحران‌های خود را به کشورهای همجوار تسری می‌دهند (Iqbal & Starr, 2008) و تاثیرات و پیامدهای منازعات و بحران‌های مختلف در چنین کشورهایی را می‌توان در حوزه‌های مختلفی از جمله سیاسی-امنیتی، اجتماعی-فرهنگی و مالی-اقتصادی مورد بررسی قرار داد. اما از جمله اولین پیامدهای ملموس و دامنه‌دار این همسایگی، پیدایش افرادی با عنوان پناهنده و بحرانی به نام پناهندگی است.

حضور هر تبعه خارجی در یک کشور بیگانه می‌تواند دارای آثار و تبعات سیاسی و امنیتی برای او و همچنین جامعه میزبان باشد. حال وقتی این افراد در شکل پناهندگان پرشمار در جامعه‌ای حضور داشته باشند، قطعاً گستره و عمق چنین مشکلاتی بیشتر خواهد شد. گسترش ناامنی‌های اجتماعی، سرقت، بزهکاری‌های مختلف، ورود و خروج غیرقانونی از مرزهای بین‌المللی و بروز درگیری‌های مرزی، نفوذ گروه‌های تروریستی و معاند در پوشش پناهنده به جامعه میزبان و تغییر ترکیب جمعیتی و ... از مواردی بوده است که در طول سال‌های گذشته به عنوان دغدغه‌های سیاسی و امنیتی ناشی از حضور پناهندگان

در ایران مطرح بوده است. از سوی دیگر، جامعه پناهندگان نیز به دلیل قطع رابطه شهروندی با دولت متبوع خود، از حقوق سیاسی و اجتماعی خاص مانند مشارکت در انتخابات و حمایت‌های ویژه سیاسی و امنیتی محروم می‌شوند.

قطعاً مهمترین بخش از پیامدهای پناهندگی برای هر دو طرف را باید در حوزه اجتماعی و فرهنگی جستجو نمود. ظهور پدیده‌های نوین اجتماعی در برخورد فرهنگ جامعه بومی و فرهنگ گروه پناهندگان از مهمترین عوارض چنین برخورد ناخواسته ای محسوب می‌شود. تعارضات فرهنگی و مذهبی، ازدواج‌های میان افراد پناهنده و جامعه میزبان و پیامدهای فرهنگی آن و نمونه‌هایی دیگر از این دست، همواره در دوره‌های مختلف حضور پناهندگان در ایران به روشنی مشاهده شده است. معضل تامین نیازهای آموزشی پناهندگان نیز از مواردی است که جامعه میزبان را دچار مشکلاتی نموده است. در عین لزوم تامین هزینه‌های مالی این امر، عدم رسیدگی به امر آموزش این افراد و نسل جوان آنان بستر بزهکاری‌ها و مشکلات متعدد امنیتی و اقتصادی را فراهم می‌نماید. رشد جمعیت پناهندگان نیز از مسائلی بوده که همیشه دغدغه‌افزین بوده است. این امر علاوه بر تاثیرات بلندمدت امنیتی و سیاسی، نگرانی‌هایی در حوزه تاثیرات عمیق فرهنگی و اجتماعی را نیز به دنبال داشته است.

با حضور اولین پناهنده در هر کشوری اولین نیاز، منابع مالی برای اسکان و تامین مایحتاج عمومی اوست. تامین هزینه‌های سرسام‌آور پناهندگان در ایران اولین مشکل اقتصادی ناشی از حضور آنان در کشورمان بوده است. اما معضلات اقتصادی بحرانهای پناهندگی در ایران فراتر از هزینه‌های جاری بوده است. به دلیل عدم دسترسی و مجوز این گروه پناهنده به بازار کار رسمی در کشور، بازار کار غیر رسمی و سیاه تقویت و بازار کار داخلی توسط پناهندگان اشغال گردید. از سوی دیگر وجود مرزهای طولانی و جذابیت بازارهای دو طرف زمينه ساز قاچاق کالا، طلا، ارز و ... توسط پناهجویان و ایجاد ارتباط آنان با سوداگران داخلی و خارجی گردیده است که تاثیر منفی و مخربی بر اقتصاد ملی داشته است.

اما چنین بحرانهایی، به ویژه بحران پناهندگی چه زمانی به پایان خواهند رسید؟ این سوالی است که پاسخ به آن دشوار است. حداقل می‌توان گفت تا زمانی که منازعات و شکاف‌های متعدد در جوامع و کشورهای همسایه از جمله افغانستان ادامه دارد، و در واقع تا زمانی که دولت-ملت واقعی در این کشورها شکل نگیرد، این دست بحرانهای چالش‌آفرین برای همسایگان، به ویژه ایران متصور خواهد

ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست... ◇

بود. با وجود اینکه بیش از یک دهه از سقوط طالبان و حضور نهادها و کشورهای بین‌المللی در افغانستان می‌گذرد ولی بنا به گفته وزیر کشور جمهوری اسلامی ایران، هنوز در حدود ۲/۵ میلیون پناهنده افغان، بصورت قانونی و غیر قانونی در ایران حضور دارند (همشهری، ۱۳۹۴). به‌طور واضح این امر بدین معناست که مردم افغان، هنوز به امنیت، ثبات و رفاه در کشور خود آنقدر اطمینان ندارند که بتوانند آنها را مجاب به بازگشت به وطن خود کند و به نظر می‌رسد این بدبینی تا آینده نامعلومی ادامه خواهد داشت.

ب. افغانستان و چشم‌انداز پیش‌رو

روند دولت-ملت‌سازی و شکل‌گیری دولت ملی، یکی از مسایل بسیار مهم و اساسی در روند حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان است. این مساله، پیوسته با پاسخ‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و حتی متعارض روبرو بوده است که آیا در افغانستان ملت وجود دارد؟ آیا ما در افغانستان ملت هستیم؟ آیا ما دولت ملی داریم و داشته ایم؟ و اگر ملت هستیم، هویت ملی و منافع ملی در این ساختار چیست؟ اما، تعریف و باور مشترک در مورد ملت افغانستان و در مورد هویت و منافع ملی که مستلزم چنین ملتی است، وجود ندارد. اگر جمعی در حوزه روشنفکری و سیاسی هنوز پدیده ملت را در افغانستان تکوین نایافته و شکل ناگرفته می‌پندارند، جمعی دیگر از وجود ملت افغانستان سخن می‌گویند که حتی ریشه‌هایش به هزاران سال پیش بر می‌گردد. باور و نگرش آنها، از وجود مداوم و پیوسته ملت در افغانستان سخن دارد، ولیکن حضور همیشگی ملت با تجاوز و دخالت خارجی صدمه یافته است.

برخی هم، به وجود شالوده‌ها و مؤلفه‌های ملت در افغانستان باور دارند که می‌توان به اسانی بروی آن، بنیاد ملت را استوار ساخت و روند دولت-ملت‌سازی را طی کرد.

صاحبان هر یک از دیدگاه‌های مختلف و متفاوت در مورد ملت و ملت‌سازی و روند شکل‌گیری ملت-دولت و دولت-ملت در افغانستان، دلایل و شواهد خود را مطرح و ارائه می‌کنند. یکی از آسیب‌های بیرونی سخن می‌گوید که پیوسته مانع پایداری دولت-ملت شده است و شماری، عوامل داخلی را در این چالش مقصر می‌دانند و هژمونیزم قومی را مانع تکوین پدیده دولت-ملت تلقی می‌کنند. جمع دیگر، مؤلفه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره را در ملت ناشدن و به اتمام نرسیدن روند دولت-ملت دخیل می‌دانند (اندیشمند، ۱۳۹۳).

اما نکته مهم و قابل توجه در بحث، بر سر ملت شدن و ملت‌سازی و تشکیل دولت-ملت، گستردگی و نظریات متنوع بر سر این بحث است. ممکن است یک نظریه و دیدگاه در یک جامعه و کشور، زمینه های تطبیقی بیشتر و بستر عملی بهتری داشته باشد، اما در کشور دیگر، ناموفق عمل نماید. یا شاید بتوان از تلفیق مجموع نظریات دانشمندان و یا تجارب کشور هایی که این روند را پشت سر گذاشته‌اند، نقشه آسانتر و عملی تری را در این جهت ترسیم کرد. نکته مهم آن است که در ملت‌سازی و طی کردن روند دولت-ملت، نباید شرایط عینی و ذهنی را نادیده گرفت و به صورت ایدئولوژیک و با جزم اندیشی با این امر برخورد کرد. بحث بر سر این موضوع، بحث در مورد یک مقوله و فرمول ریاضی و علوم تجربی نیست که با قطعیت بتوان به یک نتیجه رسید.

اما با گذر از تئوری های مختلف و در عرصه واقعیات میدانی، با توجه به پیشینه پرآشوب و پیچیده افغانستان و تجربیات تلخی که مردم این کشور از سر گذرانده‌اند، اکنون سؤال اصلی این است که آینده افغانستان چگونه خواهد بود؟ سؤال مهم دیگر این خواهد بود که تاثیر تحولات و احتمالاتی که برای آینده این کشور متصور است، بر ایران چه خواهد بود؟ آیا باید منتظر وقوع بحرانهای دیگری در افغانستان بود، یا این کشور به مرور مسیر واقعی دولت-ملت‌سازی را طی خواهد کرد؟ جمهوری اسلامی ایران چگونه باید خود را برای تحولات حال و آینده افغانستان آماده سازد و با چه رویکردی به استقبال احتمالات مختلف برود؟ این احتمالات که از آن سخن می‌گوییم چه هستند؟ هرچند این مقاله ظرفیت بررسی و تبیین تاثیر هر احتمال بر ایران را دارا نیست، اما تعیین مصداق های مشخص می‌تواند مقدمه ای برای تعیین استراتژی های جایگزین برای آمادگی جهت مواجهه با هرگونه شرایط جدید در افغانستان باشد.

جمهوری اسلامی ایران پس از سقوط طالبان همواره از یکپارچگی و اتحاد ملت و کشور افغانستان حمایت نموده و وجود چنین کشوری را ضامن ثبات، امنیت و رفاه در افغانستان و به دنبال آن در منطقه می‌داند. در واقع بهترین شکل متصور برای ایران و منطقه وجود کشوری یکپارچه و با گروه های همسو و تا حد زیادی هم نظر در امور است. این الگو قطعاً از بسیاری از بحرانهای داخلی افغانستان خواهد کاست و عوارض آن برای ایران و منطقه را به حداقل خواهد رسانید. اما این یک نمونه ارمانی برای این کشور محسوب می‌شود و در طول یک دهه گذشته امیدواری برای رسیدن به یک دولت-ملت مقتدر و

یکپارچه چندان تقویت نگردیده است. در حال حاضر تحقق کامل چنین الگویی بیش از حد خوشبینانه به نظر می‌رسد و کسی هم نمی‌تواند انتظار آن را حداقل در کوتاه مدت داشته باشد. به هر روی اگر نتوان چنین افغانستان آرمانی را در عرصه عمل داشت، اما به هر حال این کشور، امروز در تلاش برای حفظ یکپارچگی خود و مصالحه ای مجدد برای ایجاد یک دولت-ملت در شکل ابتدایی خود است. دولت جدید اگرچه شکل گرفت و در نهایت همه گروه‌ها بر سر تشکیل آن توافق کردند، ولی هنوز برای رسیدن به حداقل‌های مورد نیاز برای صحبت از یک دولت ملی به معنای کامل فاصله دارد. هنوز هم این امکان جدی وجود دارد که با یک بحران جدید و حتی نه چندان شدید، این ائتلاف نیم بند از هم بگسلد و افغانستان را با چالش جدی و حیاتی مواجه سازد. هنوز دولت‌های تشکیل شده پس از طالبان نتوانسته‌اند کارآیی و استحکام خود را در توافقی ملی و فراگیر بیابند و به جامعه جهانی اثبات نمایند.

اما در برابر خوشبینانه‌ترین حالت برای آینده افغانستان گزینه‌های دیگری وجود دارند که امکان بروز واقعی و تمام عیار در حیات سیاسی این کشور دارند. در حقیقت برخی آنقدر به آینده سیاسی این کشور بدبین هستند که ایجاد یک دموکراسی با ثبات برای این کشور را ناممکن می‌دانند (Sale, 2013). حال اگر بازگشت دوباره افراطی‌گری از نوع طالبانی یا سلطه یک کشور خارجی بر کشور افغانستان را به عنوان گزینه‌های نه چندان محتمل کنار بگذاریم، بدبینانه‌ترین احتمال دیگر قطعاً تقویت رویکردهای تجزیه طلبانه در افغانستان خواهد بود که پیامدها و اثرات مختلف و عمیقی برای این کشور و مردم آن از یک سو و منطقه و کشورهای آن، به ویژه ایران از سوی دیگر خواهد داشت. اگرچه اکنون این گزینه از حمایت چندانی در میان افکار عمومی برخوردار نیست اما برخی اقدامات، گفته‌ها و رفتارها این نکته را گوشزد می‌نماید که نباید از آن غافل بود و حتی امکان بالقوه آن را نیز از نظر دور نداشت. در حد میانه این گزینه‌ها نیز اعطای خود مختاری به بخش‌های مختلف و یا ایجاد دولت‌های فدرال در افغانستان وجود دارد. چنین گزینه‌هایی نیز اگر به طور کامل و قطعی اجرا شوند آثار و تبعات خود را خواهند داشت که قابل تامل و بررسی جدی هستند. در حقیقت هر یک از موارد مذکور را باید به عنوان امکانی هرچند با درجات احتمالی متفاوت در نظر داشت و برای هر کدام تدابیر و آمادگی‌های لازم را ایجاد نمود. اگرچه در نهایت این مردم افغانستان هستند که باید سرنوشت خود را رقم بزنند، اما جمهوری اسلامی ایران نیز باید شرایط و آمادگی مواجهه با هر تحول اساسی در این کشور را دارا باشد و تحت تاثیر اتفاقات و عمل

انجام شده قرار نگیرد، که کمترین پیامد آن می‌تواند تمدید حضور پناهندگان فعلی در ایران و حتی وقوع بحران پناهندگی جدیدی در کشور باشد.

نتیجه‌گیری

همسایگان هر کشوری مهمترین دوستان و یا دشمنان آن کشور محسوب می‌شوند. در این معنی، ثبات، امنیت و رفاه در همسایه هر کشور به معنای ثبات و امنیت در آن کشور است و بالعکس هر تنش و بی‌ثباتی در همسایه، امنیت و ثبات در کشور مجاور را در معرض تهدید قرار خواهد داد. متأسفانه ایران در شرق و غرب خود دو همسایه بی‌ثبات و ناامن را طی دهه‌های گذشته داشته است. دو همسایه‌ای که میلیون‌ها پناهنده را به سوی ایران روانه کرده‌اند. وجه مشترک این دو کشور یعنی عراق و افغانستان وجود دولت‌های ورشکسته در آنهاست که تا به امروز گریبان آنها را رها نکرده است. بررسی تاریخیچه و زمینه‌های فرهنگی، قومی و مذهبی در افغانستان نشان می‌دهد که در کوتاه مدت نمی‌توان امید چندانی به خروج از وضعیت فعلی داشت و دولت این کشور همچنان در گرداب‌های بحران و آشوب ناتوان می‌نماید. این امر بدین معنی است که این کشورها همچنان پتانسیل متناهی برای سرریز نمودن عوارض بحران‌های داخلی خود به همسایگان خود را دارا هستند و نمونه اخیر آن یعنی حضور داعش در افغانستان و عراق خود تایید کننده این مساله است. با گذشت بیش از یک دهه از ایجاد تغییرات اساسی در ساختار سیاسی افغانستان، هنوز هم نمی‌توان در این کشور یک دولت-ملت واقعی و کارآمد را دید و در حقیقت چنین چیزی وجود ندارد. حال با چنین وضعیتی می‌توان گفت کشور افغانستان هنوز به‌طور قابل ملاحظه‌ای توان ایجاد بحران در منطقه را دارد و هر بحرانی می‌تواند جرقه‌ای برای سرازیر شدن پیامدهای منفی آن برای کشورهای همسایه باشد. هنوز بسیار زود است تا خاطره روانه شدن سیل پناهندگان افغان و عراقی به سوی خاک ایران را فراموش کرده و آن را تمام شده و تکرار ناشدنی فرض کنیم. چنین کشورهایی با دولت‌های ورشکسته و عاری از هرگونه حس ملی واقعی، هنوز هم می‌توانند آستان حوادث و رویدادهای پیش‌بینی نشده‌ای باشند که عدم توجه جدی به آنها می‌تواند پیامدهای جدی را برای منطقه و ایران رقم بزند.

ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست... ◇

منابع فارسی

- آریانفر، عزیز (۱۳۹۲)، «ریشه‌های ناکامی و به بن بست رسیدن پروژه‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان شیرازه از هم گسیخته، رشته‌های از هم دریده، تار و پود شاریده و رفوهای پوسیده دولت

ملی در کشور»، در: <http://www.arianfar.com/books/201411020.pdf>

اندیشمند، محمد اکرم (۱۳۹۳)، «دولت- ملت سازی در افغانستان»، کابل انتشارات سعید.

- زرگر، افشین (۱۳۸۶)، «مدلهای دولت- ملت‌سازی: از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره هفتم.

- کورنا، لورل (۱۳۸۳)، *افغانستان*، تهران: انتشارات ققنوس.

- همشهری آنلاین (۱۳۹۴)، در: <http://www.hamshahronline.ir/details/294916>

- واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، *افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی*، تهران: انتشارات تهران.

English Source

- Afghanistan Annual Report, Protection of Civilian in Armed Conflict (2013), "United Nations Assistance Mission in Afghanistan", available at:

http://www.unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/human%20rights/Feb_8_2014_PoC-report_2013-Full-report-ENG.pdf

- Akhlaq, Sayed Hassan (2015), "The Crisis of national and Religious Identity in Afghanistan Today", available at:

- Failed States Index, (2013), available at: <http://www.ffp.statesindex.org>

- <https://www.opendemocracy.net/sayed-hassan-akhlaq/crisis-of-national-and-religious-identity-in-afghanistan-today>

- Iqbal, Zaryab & Starr, Harvey (2008), "Bad Neighbors: Failed States and Their Consequences", *Conflict Management and Peace Science* September 2008 Vol. 25, No. 4, 315-331.

- Miller, D. Paul (2011), "Finish the Job: How the War in Afghanistan Can Be Won", *Foreign Affairs*, Vol. 90, No.1.
- Riemer, K. Andrea (2005), "The Concepts of State Building, Nation Building and Society Building", available at:
<http://www.zmne.hu/aarms/docs/Volume4/Issue3/pdf/01riem.pdf>
- Rotberg, R (ed) (2004), *When States Fail*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Sale, Richard. (2013): "Afghanistan: A Dark and Fragile Future" available at:
http://www.truth-out.org/news/item/15264-afghanistan-a-dark-and-fragile-future#14327117726221&action=collapse_widget&id=0&data=
- The World Factbook, available at:
<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/af.html>
- Transparency International (2013), available at: <http://www.transparency.org>
- UNDP (2013), "Human Development Report, The Rise of the South: Human Progress in a Diverse World," available at:
<http://www.undp.org/content/dam/undp/library/corporate/HDR/2013GlobalHDR/English/HDR2013%20Report%20English.pdf>
- UNODC (2013), "Afghanistan Opium Survey 2013", *United Nations Office on Drugs and Crime*, available at: www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afghan_report_Summary_Findings_2013.pdf
- World Bank (2013), available at: <http://www.data.worldbank.org/country/afghanistan>